

## جامی از جیحون نقد و بررسی جهان ایرانی در شعر معاصر فارسی

ابراهیم خدایار\*

E-mail: hesan\_khl@yahoo.com

### چکیده:

حضور پررنگ عناصر هویت‌ساز ایران در فرهنگ بسیاری از اقوام مشرق‌زمین در جغرافیای وسیعی از جهان که از یک سو از بالکان در اروپا شروع می‌شد و تا کرانه‌های شرقی چین در آسیا ادامه می‌یافت، و از سوی دیگر از فراز فرارود تا قلب هند و بین‌النهرین را فرا می‌گرفت، از سالیانی بسیار دور تا کنون، مفهوم جهان ایرانی را همواره در کنار نام ایران تداعی کرده است. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷.ش و به دنبال آن، استقلال جمهوری‌های پنجگانهٔ ماوراءالنهر در سال ۱۹۹۱.م/۱۳۷۰.ش، رویکرد شاعران و محققان فارسی‌زبان دو منطقه به یکدیگر، پس از حضور هفتاد سال استعمار شوروی در فرارود، بیش از پیش افزایش یافته است. در این مقاله، جهان ایرانی و مؤلفه‌های آن در ماوراءالنهر قرن بیست با تکیه بر میراث ادبی مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹.ش) و دکتر شفیع کدکنی (تولد ۱۳۱۸.ش)، دو تن از شاعران معاصر ایران، که حوادث این منطقه و تحولات آن را در اشعار خود منعکس کرده‌اند؛ نقد و بررسی و در سه بخش تنظیم شده است که عبارتند از: جهان ایرانی و مؤلفه‌های آن در ماوراءالنهر؛ جهان ایرانی و ماوراءالنهر در شعر اخوان ثالث و شفیع کدکنی.

**کلید واژه‌ها:** ادبیات فارسی، ادبیات تاجیکی، جهان ایرانی، ماوراءالنهر، اخوان ثالث، شفیع کدکنی

## مقدمه

وطن جغرافیایی با مرزهای مشخص و تعریف شده سیاسی، ساده‌ترین تعریف فیزیکی از وطن است. در این تعریف مردمانی با آرمان‌های مشخص، منافع اقتصادی مشترک، دین و یا ادیان شناخته‌شده، و فرهنگ مشترک که ستون اصلی آن زبان واحد است؛ در سایه دولتی یگانه زندگی می‌کنند. بنابراین، عوامل یادشده در شکل‌دهی به معنای وطن در مفهوم مرسوم آن دخیل است (عینی، ۱۳۶۲: دوازده). بر این اساس، تمام افرادی که در درون این مرزهای جغرافیایی و با مشخصه‌های یادشده به سر می‌برند، هم وطن‌اند.

اگر این معنا در مورد بسیاری از کشورهای جهان صادق باشد، در مورد ایران و مردمان آن از نوعی دیگر خواهد بود. بدین‌گونه از وقتی که اقوام آریایی در نیمه دوم هزاره دوم و نیمه اول هزاره نخست پیش از میلاد، از سرزمین اصلی خود در شمالی‌ترین بخش آسیای میانه، به تدریج به سرزمین‌های گرم‌تر مهاجرت کرده، از شمال شرقی و غرب دریای خزر وارد فلات ایران شدند (گیرشمن، ۱۳۸۲: ۹۶-۹۹؛ ثلاثی، ۱۳۸۰: ۳۷)، تا به امروز که در مرزهای مشخصی به نام ایران زندگی می‌کنند؛ در پهنه وسیعی از جهان که از یک سو از بالکان در اروپای شرقی شروع می‌شد و تا کرانه‌های شرقی چین ادامه می‌یافت و از سوی دیگر از فراز فرارود تا قلب هند و بین‌النهرین را فرا می‌گرفت، حضور فرهنگی مؤثری داشتند (ثلاثی، ۱۳۸۰: ۳۶؛ یارشاطر و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۲۶-۱۳۰؛ رواقی، ۱۳۸۳: ۱۰، ۱۳ و ۱۴؛ قرخلو، ۱۳۸۰: ۹۱-۱۱۰؛ انوری، ۱۳۸۳: ۱۴۵-۱۴۷). در این میان زبان فارسی و ادبیات آن به همراه عناصر فرهنگ ایرانی، در مقاطعی از تاریخ خویش به ویژه در دوران ۱۴۰۰ ساله پس از ورود اسلام به حوزه آن، به رغم تضاد منافع اقتصادی، سیاسی و مرزهای مشخص ملی با مناطق یادشده در بالا؛ از مؤلفه‌های همیشگی فرهنگ اقوام ساکن این مناطق به شمار می‌رفت (ثلاثی، ۱۳۸۰: ۱۳، ۱۰، ۱۴). به عبارت دیگر، به دلیل حضور پررنگ عناصر هویت‌ساز ایران در فرهنگ انیران از سالیانی بسیار دور تا کنون، همواره در کنار نام ایران، مفهوم جهان ایرانی نیز تداعی شده است.

## جهان ایرانی و مؤلفه‌های آن در ماوراءالنهر

در میان مناطق جهان ایرانی، ماوراءالنهر هم به دلیل پذیرش نخستین مهاجران اقوام آریایی در سواحل رودهای سیحون و جیحون، و در شهرهای خوارزم، سمرقند، بخارا،

فرغانه و خجند؛ و هم به دلیل نقش انکارناپذیرش در شکل‌دهی به زبان فارسی دری در آغازین روزهای پیدایش آن در هزارهٔ نخست، پس از ورود اسلام در فرارود که با اشعاری چون: «آهوی کوهی در دشت چگونه دودا/ چو ندارد یار، بی‌یار چگونه رودا» (صفا، ۱۳۶۷: ۱۷۲/۱) از حکیم ابوحفص سغدی سمرقندی (قرن سوم و اوایل قرن چهارم) گره خورده است، اهمیت دو چندان دارد؛ به گونه‌ای که اگر ما این منطقه از جهان ایرانی را دل آن بنامیم، فقط حق مطلب را ادا کرده‌ایم (شکورزاده، ۱۳۸۳: ۱۷-۲۸).

مرحوم سعید نفیسی در این مورد نوشته است: «در شمال و شرق ایران امروز، سرزمین بسیار حاصل‌خیزی واقع است که دل‌بستگی مخصوصی به آن داریم، بسیاری از علمای بزرگ عقیده دارند که نژاد آریایی در آن سرزمین... در کنار رود جیحون و سیحون نخستین روزهای زندگی خود را گذرانیده‌اند. کتاب آسمانی ایران قدیم؛ یعنی اوستا کشوری را نشان می‌دهد که آب و هوای آن خلد زمین بود و اجداد ما نخست در آنجا پرورش یافتند... علمای تاریخ عقیده دارند که ما ایرانیان از آنجا آمده‌ایم و ایران امروز به منزلهٔ خانهٔ دوم ماست» (شکورزاده، ۱۳۷۳: ۹).

سرنوشت سیاسی و فرهنگی ایران با جهان ایرانی در ماوراءالنهر تا قرن دهم هجری، با اندکی تسامح و مدارا، سرنوشتی جدا از یکدیگر نبود؛ اما همزمان با روی کار آمدن سلسله صفویه در ایران و شبانیان در ماوراءالنهر، سرنوشت سیاسی دو ملت عملاً از هم جدا شد (رواقی، ۱۳۸۳: چهل‌ونه). با وجود این، و به‌رغم تضاد منافع سیاسی و مذهبی به سان دو رکن مهم هویتی مردمان دو سوی جیحون، که در طول ۴۲۰ سال (۹۰۵-۱۳۲۸ق) انگیزهٔ جنگ‌های ویرانگری بین آنان شد، فرهنگ ایرانی، زبان و ادبیات فارسی، چونان سه رکن دیگر هویت‌ساز در بین ایران و جهان ایرانی در این منطقه، به حیات خود ادامه داد.

با شروع اشغال ماوراءالنهر از سوی ارتش تزار (۱۸۵۳ م. به بعد)، وقوع انقلاب ۱۹۱۷ م. کمونیستی در روسیه و مناطق اشغالی ماوراءالنهر که اینک نام جعلی ترکستان روس بر آن نهاده شده بود و انقلاب‌های ۱۹۲۰ م. خان‌نشین‌های بخارا و خوارزم، سرنوشت فرهنگی مشترک جهان ایرانی در این منطقه، همانند سرنوشت سیاسی آن، به کلی از ایران جدا شد؛ به گونه‌ای که با پارپاره شدن ماوراءالنهر در دههٔ سوم قرن بیست؛ یعنی در سال ۱۹۲۴ م. پنج جمهوری نوین‌یاد ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان و ترکمنستان، به جای آن قد برافراشت و آشکارا تمام عناصر مشترک هویت‌ساز ایران با جهان ایرانی در این منطقه، رو به اضمحلال نهاد. بدین ترتیب که نه فقط زبان فارسی در چهار جمهوری از پنج جمهوری یاد شده، کاملاً از زندگی مردم به کناری رانده شد

و زبان‌های ازبکی، ترکمنی، قرقیزی و قزاقی جای آن را گرفت، بلکه دیگر عناصر جهان ایرانی از جمله ادبیات فارسی و سایر مؤلفه‌های فرهنگی ایرانی مثل نوروز، به بهانه مبارزه با خرافات و عقب‌ماندگی از زندگی مردم حذف شد (خدایار، ۱۳۸۴: ۹-۱۳؛ رحیم مسلمانیان، ۱۳۸۳: ۶۳ و ۶۴). چه بسیار کتاب‌ها که در تون‌های حمام سوزانده نشد و چه بسیار عالمان و شاعرانی که به دلیل داشتن و خواندن این کتاب‌ها به بالای دار نرفتند. حتی در تاجیکستان که تنها میراث‌دار زبان فارسی بود و مردمانش با زبان تاجیکی سخن می‌گفتند؛ زبان فارسی و تاجیکی روز به روز در مقابل زبان روسی و فرهنگ آن در حال عقب‌نشینی بود و عده زیادی از رجال دولتی آن، از اینکه بگویند «ما افتخار می‌کنیم که تاجیک روس‌زبان هستیم»، ابائی نداشتند (شکوری، ۱۹۹۶: ۲۴۹)؛ و این‌گونه بود که تا ۱۹۸۵ م، روز به روز از عظمت عناصر ایرانی در این منطقه کاسته شد و حتی بسیاری از محیط‌های ادب فارسی در جمهوری ازبکستان همچون خوارزم، فرغانه، ترمذ، و حتی سمرقند و بخارا که نهال زبان فارسی نخستین‌بار در آنجا ریشه دوانده بود و مردمانش حتی نماز را به فارسی می‌خواندند، در معرض نابودی کامل قرار گرفتند و خاطره شاعران و نویسندگان آن به تاریخ پیوست، و اگر استقلال این جمهوری در سال ۱۹۹۱ م نبود، فرزندان رودکی، بیرونی، فارابی و ابن‌سینا نمی‌توانستند زبان پدرانشان را بفهمند. همچنانکه در خوارزم این اتفاق افتاد و حتی با استقلال آن نیز، هیچ حادثه خاصی برای جهان ایرانی در این منطقه به لحاظ احیای زبان فارسی رخ نداد. در محیطی که در دو دهه نخست قرن بیست نزدیک به پنجاه شاعر، مترجم و نویسنده آشنا به زبان فارسی داشت و قریب به بیست شاعر آن به زبان فارسی شعر می‌گفتند و ملک‌الشعراى دربار آن، سید احمد طیبی (ف ۱۹۱۱ م)، دو دیوان شعر فارسی با ۱۳۰۰۰ بیت شعر میراث داشت؛ در پایان قرن بیست به دلیل تغییر سیستم تعلیم و تربیت که از سال ۱۹۲۴ م اتفاق افتاده بود؛ حتی یک نفر را پیدا نمی‌کنیم که بتواند به فارسی روان سخن بگوید، تا چه رسد به اینکه شعر بسراید (خدایار، ۱۳۸۴: ۷۴، ۱۳۴، ۱۴۸ و ۱۴۹). این اتفاق متأسفانه در بخارا هم به گونه‌ای دیگر اتفاق افتاده است. زبان فارسی در این محیط که تا سال ۱۹۲۰ م، زبان رسمی و دولتی آن بود، با وقوع انقلاب بلشویکی و قرار گرفتن آن در درون ازبکستان در سال ۱۹۲۴ م، از جهان ایرانی فاصله گرفت. این محیط در دو دهه نخست قرن بیست از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین محیط‌های ادبی فارسی تمام ماوراءالنهر بود و بنا بر شهادت تذکره‌ها در این سال‌ها، فقط در شهر بخارا بیش از دویست شاعر زندگی می‌کرد. این تعداد اندکی کمتر از تمام شاعران

مطرح کشور تاجیکستان در ابتدای قرن بیست و یک بود. در پایان قرن بیست دریغ از یک شاعر که بتوانیم او را در ردیف شاعران فارسی‌گوی سایر مناطق این جمهوری، مثلاً در ردیف شاعران ترمذ، سمرقند و فرغانه قرار دهیم (شکوری بخارایی، ۱۳۸۲: ۱۶۵ و ۱۶۶؛ انوری، ۱۳۸۳: ۱۴۸).

باری، رویکرد به ماوراءالنهر در تحقیقات ایرانیان پس از سال ۱۹۸۵ م. روز به روز افزایش می‌یافت تا اینکه در سال ۱۳۷۰ ش/۱۹۹۱ م. و شکستن حصار کمونیسیم در آن سوی جیحون، یکباره همه چیز دگرگون شد و شاعران و عالمان ماوراءالنهری در خیزشی دوباره، به سمت تحقیق و آموزش میراث نیاکان خود گرایش یافتند. با چاپ تعداد نسبتاً چشمگیر مجموعه اشعار، کتب تحقیقی و مقالات درباره تاریخ، فرهنگ و ادبیات ماوراءالنهر، در پانزده سال اخیر در ایران، مردمان دو منطقه تا حدودی با یکدیگر آشناتر شده‌اند. در این میان توجه دو تن از شاعران نوپرداز بزرگ معاصر ایران به جهان ایرانی در ماوراءالنهر بیش از دیگران در برانگیختن حس تعلق طبقه خواص و متوسط جامعه ایران به این منطقه مؤثر واقع شد: مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹ ش.) و دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (تولد ۱۳۱۸ ش.).

### جهان ایرانی و ماوراءالنهر در شعر اخوان ثالث

مهدی اخوان ثالث در سال‌های قبل از انقلاب اسلامی با مجموعه شعرهای ارغنون (۱۳۳۰)، زمستان (۱۳۳۵)، آخر شاهنامه (۱۳۳۸)، از این اوستا (۱۳۴۴)، شکار (۱۳۴۵)، عاشقانه‌ها و کبود (۱۳۴۸)، در حیات کوچک پاییز، در زندان (۱۳۵۵)، زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست... (۱۳۵۶) و دوزخ، اما سرد (۱۳۵۷) خود را بزرگ‌ترین پیرو نیما و مفسر و مبلغ شعر نیمایی به جامعه ادبی ایران معرفی کرده بود. ژرف‌ترین تأملات اخوان به جهان ایرانی در حوزه جغرافیای تمدن ایران در ماوراءالنهر در تمام مجموعه‌های یاد شده، مربوط به مؤخره مجموعه «از این اوستا»ست (اخوان، ۱۳۴۴: ۱۵۸-۱۸۰). این در حالی است که جز چند مورد پراکنده در سال‌های یادشده (۱۳۳۰-۱۳۵۷ ش.)، اثری از جهان ایرانی در شعر اخوان دیده نمی‌شود. برای مثال وی در شعر «میراث» در مجموعه آخر شاهنامه (۱۳۳۸)، به هنگام یادکرد گذشته پرافتخار نیاکان و سرگذشت زندگی آنان، به «ساحل پرحاصل جیحون»، که یادآور روایت تولد زردشت در آن سرزمین و زندگی اقوام آریایی ایرانی‌نژاد در خوارزم تواند بود، اشارت کرده است:

پوستینی کهنه دارم من،  
سالخوردی جاودان مانند.  
مرد ریگی داستانگوی از نیاکانم، که شب تا روز  
گویدم چون و نگوید چند.

سال‌ها پیشتر در ساحل پرحاصل جیحون  
بس پدرم از جان و دل کوشید

تا مگر کاین پوستین را نو کند بنیاد ... (اخوان ثالث، ۱۳۸۴: ۳۴ و ۳۵).

اگر در موارد دیگر به عناصر جهان ایرانی در شعر اخوان برمی‌خوریم، به استفاده تلمیح‌وار این شاعر از برخی قهرمانان شاهنامه که به سرنوشت ایران و توران در تاریخ اساطیری آنها ارتباط دارد، بازمی‌گردد. این اشارات، به آنچه ما از آن به عنوان رویکرد آگاهانه شاعر به جهان ایرانی در ماوراءالنهر و به ویژه عناصر مشترک آن با ایران در سال‌های بعد از وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷.ش و فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱.م یاد می‌کنیم، ارتباط مستقیمی ندارد. اصولاً توجه جدی شاعران ایرانی به هم‌زبانان آریایی‌نژاد تاجیک‌زبان در ماوراءالنهر در شعر، امری است که به سال‌های بعد از انقلاب اسلامی ارتباط می‌یابد؛ مسئله‌ای که با استقلال این جمهوری‌ها به شدت در حال افزایش است.

باری، اخوان در مؤخره «از این اوستا» که می‌توان آن را در حکم «مرامنامه فرهنگی شاعر» دانست، به ترسیم جغرافیای فرهنگی ایران در این منطقه دست یازیده و با هوشیاری تمام، آرزوی یگانگی فرهنگی با آن را به زبان آورده؛ مسئله‌ای که دکتر شفیع کدکنی، در دفتر هزاره دوم آهوی کوی، آن را به زبان شعر بیان کرده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۳ - ۹۰).

اخوان در بخشی از این مؤخره نوشته است: «اصولاً مردم خارج از ایران امروز یا همسایه ما هستند و احیاناً اهل اقلیم و حریم ما و آشنا و متکلم به زبان فارسی مثل افغانستان و نیز نواحی تاجیکستان، ترکستان، ماوراءالنهر و خلاصه آن قسمت از خراسان قدیم که اکنون چندی است روس‌های تزاری - من با شوروی کار ندارم - عدواناً غصب و تصرف کرده‌اند...» (اخوان، ۱۳۴۴: ۱۵۸). وی در ادامه نام هند، پاکستان، ترکیه و عثمانی و روم قدیم را هم در این حوزه ذکر کرده است (ص ۱۶۲). اخوان با جداکردن مرزهای سیاسی از فرهنگی، یگانگی فرهنگی این مناطق را اینگونه توضیح داده است: «مقصود من مطلقاً و ابداً مفاهیم سیاسی و هو و جنجال و ادبازی

نیست و ادعای ارضی و سیاسی ندارم. اصلاً بخارا و مرو و سمرقند و فرغانه و طوس و نیشابور و ری و کاشان و اصفهان و شیراز و هرات و بلخ و کابل و قندهار و کجا و کجاها، همه و همه واحدهای یک جمع‌اند و تار و پود یک منسوج که اسمش ایران و ایرانیت بوده - و هست و خواهد بود - (ص ۱۶۴). باری، برای اخوان «دردناک، بسیار زشت و ظالمانه» بود که «میهمانان ناخوانده آن سوی دریاهای دور و کور» برای چپاول و غارت آزادانه در «شهرهای ایرانیت» آزادانه رفت و آمد می‌کردند؛ اما «برای بومیان و صاحبان بوم و برها و شهر و دشت و درهای اقلیم ایرانیت این آزادی نیست که نیست... الحق که برای اهالی ایرانیت این سخت دردناک است» (صص ۱۶۶-۱۶۷).

اخوان در این مؤخره از عذاب الیمی که به واسطه تزار روسیه و برادران شوروی بر سر زیان فارسی در ماوراءالنهر آمده بود، چه غمگنانه ناله سر داده و به قول خودش چه آرزوهای کودکانه‌ای که در سر نیخته بود: «هی! هیهات! می‌شود آیاک این هوس و آرزوی کودکانه من برآید که همچنان که آزاد از ری به نیشابور می‌روم، بتوانم همچنان به ساحل پرحاصل جیحون بروم یا در نزدیکی‌های سمرقند، لب جوی آبی، زیر سایه چند درخت، دم قهوه‌خانه‌ای بنشینم و به فارسی سره یا دو سره بگویم: آقا! یک قند پهلوی دیش پررنگ! و طرف، هاج و واج نگاه نکنند و به مترجم روسی... حاجت نیفتد؟» (ص ۱۶۷) آرزوی بیست و شش ساله این شاعر وطن‌پرست، درست یک سال پس از مرگش؛ یعنی در سال ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱ م. محقق شد و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تعامل فرهنگی مردمان دو سوی جیحون روز تا روز بیشتر شد؛ اما اخوان قبل از این واقعه و در سال‌های بعد از انقلاب؛ یعنی در سال ۱۳۶۸ ش. با چاپ اشعار قدمایی، در قالب‌هایی کهن که نخستین بار نمونه‌هایی از آنها را در سال ۱۳۳۰ ش. در مجموعه ارغنون چاپ کرده بود، آشکارا در اشعار خود به جهان ایرانی، توجه ویژه‌ای نشان داد. اخوان در مجموعه «ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم»، توجه ویژه خود را از جغرافیای ایران آن هم ایران قبل از اسلام که به شکل غلیظی در اشعار نیمایی خود نمایان ساخته بود، و به همین دلیل منتقدان، او را ایرانی‌ترین شاعر معاصر خوانده‌اند، به جهان ایرانی روی آورد (محمدی‌آملی، ۱۳۷۷: ۲۶۵). این رویکرد از جانب عده‌ای از محققان، بازگشتی از روی عجز نام‌گرفت و اثری درخشان در کارنامه شاعری‌اش نامیده نشد (ص ۲۳۳)، اما عده‌ای دیگر آن را نشانه پای‌بندی اخوان به ادب کلاسیک و سنت‌های آن دانستند و برخی از شعرهای آن مجموعه را در ردیف شاهکارهای هنری وی جای دادند (باطنی، ۱۳۷۸: ۱۲۲ و ۱۲۳).

به هر حال، اخوان در آخرین مجموعه شعر خود، جهان ایرانی را در فرارود؛ در سغد و خوارزم در کنار شیراز و اصفهان، مازندران، ری، خراسان، گرگان، افغان و اران ستود و بدین وسیله با تمام وجود نسبت به سرنوشت فارسی‌زبانان آن منطقه، احساس علاقه و دلبستگی کرد. وی در قصیده «ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم» اینگونه سروده است:

ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم  
 تو را، ای کهن بوم و بر دوست دارم...  
 تو را، ای گرانمایه، دیرینه ایران!  
 تو را، ای کهن بوم و بر دوست دارم...  
 کهن سغد و خوارزم را، با کویرش  
 که شان باخت دوده قعبر، دوست دارم  
 عراق و خلیج تو را، چون ورتز رود

که دیوار چین راست در، دوست دارم (کاخی، ۱۳۷۸: ۵۹۲ و ۵۹۳)

یکی دیگر از اشعار اخوان که ما باید آن را در شمار شعرهای قبل از انقلاب شاعر قرار دهیم، قطعه شعری است که احتمالاً در سال ۵۷-۱۳۵۶ سروده شده است و در مجموعه دوزخ، اما سرد (۱۳۵۷) دیده می‌شود (اخوان، ۱۳۸۵: ۲۸۹ و ۲۹۰). این شعر بدون سرلوحه توضیحی در مجموعه «ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم» نیز - که در سال ۱۳۶۹ چاپ شد - آمده است (اخوان، ۱۳۷۶: ۱۲۳ و ۱۲۴). بنابر تصریح اخوان در دوزخ، اما سرد؛ این شعر به شاعر جوان تاجیک مؤمن قناعت (تولد ۱۹۳۲، بدخشان تاجیکستان) تقدیم شده است: «پیشکش و نثار بر قدم شاعر جوان تاجیک، مؤمن شاه قناعت، که با او ... در ضیافت دوستانه‌ای غیررسمی، در خانه استاد شهیر ما، دکتر پرویز ناتل خانلری، در حلقه صحبت اصحاب فضل و ادب آشنا شدم، و خوشا، دیگر خوشا این چنین آشنایی‌ها و صحبت‌ها ...» (اخوان، ۱۳۸۵: ۲۸۹). این شعر «از ساده‌ترین و تصویری‌ترین قطعات او در توصیف صبح است» (حقوقی، ۱۳۸۵: ۳۲۸)، و ما می‌توانیم آن را کنایتی - هرچند بعید - از طلوع دوباره خورشید بخت شعر فارسی در تاجیکستان به شمار آوریم؛ هرچند در متن نه بیتی این قطعه زیبا، هیچ اشارت صریحی به جهان ایرانی در ماوراءالنهر دیده نمی‌شود و ما با برداشتن سرلوحه توضیحی شاعر، به کلی خواننده را به فضای دیگری خواهیم برد. به هر حال این قطعه شعر را نیز باید در ردیف معدود شعرهای اخوان که درباره جهان ایرانی در ماوراءالنهر سروده شده است، جای داد:



یک بار دگر عبث در آینه  
غمگین و خموش خنده بر من کرد  
یک بار دگر ز خوشه سیگار  
در آینه، آه و دودِ خرمن کرد  
مشرق، چُتیِ طلایی خود را  
برداشت، به لب گذاشت، روشن کرد  
زرین دودی گرفت عالم را،  
آفاق، ردای روز بر تن کرد  
وان زلفِ گلابتون آبی پوش  
باغی گل آتشی به دامن کرد  
پُرید از آشیان پرستو، جلد  
کی، سنگِ پرنده در فلاخن کرد؟  
طاووس گشود چتر بوقلمون  
خفاش به گنج غار، مسکن کرد  
البرز کلاه سرخ بر سر داشت  
برداشت، قبای زرد بر تن کرد  
هرچند که تازه می‌کنی دردم  
ای صبح! سلام بر تو، خوش بر دم (اخوان، ۱۳۸۵: ۲۸۹ و ۲۹۰)

### جهان ایرانی و ماوراءالنهر در شعر شفیع کدکنی

شفیعی کدکنی، علاوه بر توجه جدی به تحقیقات ادبی و تاریخی در حوزه خراسان بزرگ از جمله درباره سبک هندی و شعر بیدل (شاعر آینه‌ها، ۱۳۶۶)، نقد و تحلیل شعر انوری ابیوردی (مفلس کیمیا فروش، ۱۳۷۲)، نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی غزنوی (تازیانه‌های سلوک، ۱۳۷۲)، از مقامات ابوسعید ابوالخیر (آنسوی حرف و صوت، ۱۳۷۲)، تفسیر چند غزل از حکیم سنایی غزنوی (در اقلیم روشنایی، ۱۳۷۳) و... در مجموعه اشعار خود نیز چونان شاعری خردورز و آشنا به پیشینه تاریخ ایران و سرنوشت زبان و ادبیات فارسی در جهان ایرانی، به ویژه در ماوراءالنهر از دریچه احساس و خرد به آفاق این منطقه تأملاتی لطیف و زیبا دارد.

در کارنامه شاعری کدکنی در قبل از انقلاب ردپای کم رنگی از توجه به جهان ایرانی دیده می‌شود. فی‌المثل ما این حضور را در اشعاری که شاعر در دومین مجموعه شعر خود؛ یعنی شب‌خوانی (خرداد ۱۳۴۴) سروده است؛ مشاهده می‌کنیم. حضور

جهان ایرانی در این مجموعه به استفاده تلمیح‌وار شاعر از اساطیر ایرانی که به نحوی به جهان ایرانی در ماوراءالنهر و توران ارتباط پیدا می‌کند، خلاصه می‌شود. این در حالی است که مفهوم و محتوای شعر مطلقاً به این منطقه ارتباط ندارد و آنچه شاعر با توسل به اساطیر ایرانی و تورانی مندرج در شاهنامه بیان می‌کند، برخاسته از التزام و تعهد اجتماعی شاعر است که نگران جامعه خویش و حوادثی است که در دههٔ چهل در جغرافیای ایران اتفاق می‌افتد. وقتی شاعر در شعر «آینهٔ جم» می‌گوید: «هر گوشه‌ای از این حصار پیر / صد بیژن آزاده در بند است / خون سیاوش جوان، در ساغر افراسیاب پیر / می‌جوشد / خونی که با هر قطره‌اش / صد صبح پیوند است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۲۴)، نگران ایران است و بس.

شفیعی کدکنی در مجموعه شعر در کوچه باغ‌های نیشابور (۱۳۵۰)، مثل درخت در شب باران (۱۳۵۶)، با حل و درج اشعار شاعران کلاسیک از جمله رودکی سمرقندی، توجه خود را به میراث فرهنگی و ادبی ایران در جهان ایرانی بیشتر می‌کند (ص ۲۴۱، ۳۱۵ و ۳۱۶؛ ۴۷۳؛ بشردوست، ۱۳۷۹: ۱۹۱-۱۹۳). اوج توجه شاعر در تمام مجموعه‌های قبل از انقلاب شاعر به آن سوی جیحون، در مجموعه بوی جوی مولیان (۱۳۵۶) نمایان شده است. وی نام این مجموعه را از شعر مشهور و تاریخی رودکی سمرقندی (ف ۳۲۹ ق) گرفته است (نفیسی، ۱۳۸۲: ۵۱۲).

کارنامهٔ شاعری شفیعی کدکنی در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، حاوی پنج دفتر شعر است که در یک مجلد به نام هزارهٔ دوم آهوی کوهی (۱۳۷۶) به چاپ رسیده است. این مجموعه نمایانگر نگاه شاعری خردورز و اندیشه‌گرا به ایران و سرنوشت زبان و ادبیات فارسی و میراث گراندقدر آن در جهان ایرانی است و از این‌رو مجموعه‌ای بی‌نظیر به حساب می‌آید. ۲۴۴ قطعه شعر هزارهٔ دوم آهوی کوهی که نام خود را از دومین شعر مجموعه از «مرثیه‌های سرو کاشمر» گرفته است، ضمن آنکه کنایتی از دوام شعر فارسی در هزارهٔ دوم آن در ایران و جهان ایرانی است؛ مستقیماً از شعر حکیم ابوحفص سغدی (اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم) تأثیر پذیرفته است؛ شعری که در اغلب تذکره‌ها، از نخستین سروده‌های شعر فارسی در سمرقند دانسته شده است. بنابراین اگر به راهنمایی شاعر از پشت عینک این شعر به پنج دفتر مجموعه بنگریم، همهٔ آنها را حکایت سرگذشت ایران و جهان ایرانی در قرن بیست خواهیم دانست (صفا، ۱۳۶۷: ۱ / ۱۷۲؛ پورنامداریان، ۱۳۷۸: ۱۱۲ و ۱۱۳). آن گونه که شفیعی کدکنی در مقدمه این مجموعه بیان کرده: «در تقسیم‌بندی این مجموعه‌ها، بیشتر، حال و هوای

شعری ملاک بوده است تا زمان سرودن» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۹). بر این اساس، دفتر اول این مجموعه که با نام «مرثیه‌های سرو کاشمر» نام‌گذاری شده و از ۲۸ قطعه شعر در قالب قصیده، چهارپاره، غزل، مثنوی و نیمایی جا گرفته، یکسره به ایران و جهان ایرانی اختصاص دارد. شاعر در این دفتر بر خلاف هفت دفتر سال‌های قبل - در مجموعه آینه‌ای برای صداها - که از سر التزام و تعهد اجتماعی در جغرافیای ایران نفس می‌کشید، و اغلب من شاعری‌اش در من فردی و اجتماعی او خلاصه می‌شد؛ در سال‌های بعد - در هزارهٔ دوم آهوی کوهی - با توسعه شگرف در بینش فلسفی، انسانی و تاریخی؛ من شاعرانهٔ خویش را در جهان ایرانی و جهان انسانی به پرواز در آورده است (بشردوست، ۱۳۷۹: ۲۰۲، ۲۶۶).

نگاه شاعر در مجموعه «مرثیه‌های سرو کاشمر» به ایران و جهان ایرانی که بیشتر مبتنی بر نگرش تاریخی بوده و از پشتوانه عظیم فرهنگی و ادبی برخوردار می‌باشد. دو گونه می‌باشد. وی در اغلب شعرهایی که برای ایران سروده، نگاهی انتقادی، و آمیخته با احترام و ستایش به ایران دارد. این نوع نگاه در ۲۳ عنوان از ۲۸ عنوان شعر مجموعه مشاهده می‌شود. انتقادی‌ترین شعر این مجموعه به فرهنگ و تمدن ایران، شعر «از میان روشنایی‌ها و باران»، است که در دیماه ۱۳۶۶.ش در قطار فرانکفورت - دوسلدورف سروده شده. در این شعر زادگاه شاعر به سرایی تشبیه شده که از اندیشه و خرد بهره‌ای ندارد: «از سرایی می‌رسم کانجا/ هرچه بینی صیدی از تور تصادف بوده و امدادهای غیب/ وانچه اینجا در مسیر من/ این همه تصویر یک آئینه، وان اندیشهٔ انسان/ و آسمان در پاره‌های ابر بهمن رهسپاران/ از میان روشنایی‌ها و باران/ هر چه در اینجا/ رو به سوئی دارد، آنجا رو به بی‌سوئی...» (صص ۵۶ و ۵۷).

شاعر در شعرهای «نوشدارو بعد از سهراب» (همان، ۶۷-۷۰) و «پُل خواجه» (صص ۷۶ و ۷۷) نیز نگاه انتقادی به فرهنگ و تمدن ایران دارد؛ اما در بقیهٔ شعرها، نگاه شاعر، نگاهی توأم با احترام و ستایش نسبت به ایران است.

آنچه بیش از همه، شعرهای این مجموعه را در تاریخ شعر فارسی تشخیص بخشیده؛ پنج عنوان شعری است که شاعر در آنها با نگاهی کاملاً افتخارآمیز و پرشکوه به عظمت ایران در جهان ایرانی، دنیایی از بزرگی را به تصویر کشیده است. شاعر در «جاودان خرد» (صص ۱۳-۱۷)، «هزارهٔ دوم آهوی کوهی» (صص ۱۸-۲۱)، «شهر من» (صص ۳۰-۳۲)، «بربط سغدی» (صص ۴۵ و ۴۶) و «مویهٔ زال» (صص ۷۸-۸۱) سیمرخ خیال خود را در بستری از حسرت و حیرت، و آرزو و یقین در جهان ایرانی به پرواز در

آورده و به ترسیم جغرافیای درهم تنیده‌ای از شهرها، حوادث و شخصیت‌های مشترک آن در بین‌النهرین، ایران، قفقاز، آذربایجان و افغانستان پرداخته است. جغرافیایی که زبان فارسی و میراث ادبی آن از گذشته دور تا به امروز، نه فقط یگانه عامل پیونددهنده آریایی‌ها، بل ساکنان غیرآریایی آن نیز بوده است. تا آنجا که نگارنده خبر دارد، هیچ یک از منتقدان شعر شفيعی‌کدکنی به این جنبه از دیدگاه شاعر در باره حیات شعر فارسی در جهان ایرانی نپرداخته‌اند. همان گونه که برخی دیگر از منتقدان به این جنبه از نگاه اخوان نیز پی نبرده و رویکرد او به جهان ایرانی را با کمال تأسف از جنس اوهام دانسته‌اند. مؤلف آواز چگور در نقد این نوع شعرهای اخوان نوشته است: «ایرانی که در این شعر توصیف می‌شود، فراتر از مرزهای جغرافیایی امروزی است؛ بنابراین، سغد و خوارزم و عراق و اران و قفقاز را نیز شامل می‌شود. شاعر همچنان در اوهام خراسان بزرگ و ایران بزرگ دیروز است» (محمدی‌آملی، ۱۳۷۷: ۲۳۰ و ۲۳۱) باری، قلمرو اندیشه شفيعی‌کدکنی در این پنج شعر به طور مستقیم، ادامه حیات زبان و ادبیات فارسی را در ماوراءالنهر نشانه گرفته است. امری که در طول دوران حاکمیت هفتاد ساله استعمار کمونیست‌ها در آن دیار رو به نابودی نهاده بود.

جاودان خرد، نخستین شعر مجموعه، قصیده‌ای است با شکوه در مدح فردوسی، نماد هویت آریایی‌ها و ایرانیان در جهان ایرانی. هویت ایرانی در این مجموعه، برخلاف هفت دفتر پیشین که در نقشه جغرافیای ایران امروز خلاصه می‌شد، در آغوش جهان ایرانی؛ در ری، خوزستان، گیلان، آتورپاتان، طخارستان، خوارزم، خراسان و گیلان آرام گرفته است:

اگر جاویدی ایران به گیتی در، معمایی ست

مرا بگذار تا گویم که رمز این معمایی:

اگر خوزی، اگر رازی، اگر آتورپاتانیم

تویی آن کیمیای جان که در ترکیب اجزایی

طخارستان و خوارزم و خراسان و ری و گیلان

به یک پیکر همه عضویم و تواندیشه مایی (شفيعی‌کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۵ و ۱۶)

دومین شعر مجموعه، هزاره دوم آهوی کوهی است که در اسفندماه ۱۳۶۵.ش سروده شده و یکی از زیباترین اشعار ماندگار شعر فارسی به شمار می‌آید. اغلب بندهای چهارده گانه این شعر که در ذهن مخاطبان شعر فارسی جا گرفته است، از نظر تاریخی با سال‌های اوج هویت‌یابی و خویش‌شناسی ملی مردمان ماوراءالنهر که از سال ۱۹۸۵.م همزمان با اعلام پرسترویکا و گلاسنوست از سوی گورباچف در اتحاد جماهیر شوروی سابق اعلام شده بود، برابر است (بچکا، ۱۳۷۲: ۲۲۶ و ۲۲۷). این شعر

که در قالب نیمایی و آن گونه که از آغاز آن برمی آید، در نگاهی به چند تصویر از مناطق ماوراءالنهر سروده شده است؛ چهارده بند دارد. جز بند پایانی که ردالمطلع بند نخست است و تکرار آن، دوازده بند میانی آن، یکسره واگویه تاریخ تلخ و شیرین ایران در جهان ایرانی است: حوادث، شهرها و شخصیت‌های این موجود اثیری - ایران - که هم اکنون هر کدام در بند کشوری است، آن گونه در هاله‌ای از نوستالژی حسرت و حیرت درهم پیچیده شده که می‌توان آن را آئینه جهان ایرانی در درازنای تاریخ پیدایش آن از اسطوره تا تاریخ به شمار آورد. ایران، ماوراءالنهر، افغانستان و قفقاز در زمان و مکانی ابدی و ازلی با حوادث، شخصیت‌ها و شهرهایی آشنا در کنار هم نشسته‌اند؛ در اینجا آسمان شهرهای فرخار، هرات، سمرقند، بخارا، خوارزم، مرو، فرغانه، نیشابور، کاشمر، ری و شروان یک رنگ دارد و مردمانش در یک فضا نفس می‌کشند:

تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟

- تا بدانجا که فرو می‌ماند

چشم از دیدن و

لب نیز ز گفتار مرا.

لا جورِدِ افقِ صبحِ نِشَابورِ و هَریِست

که درین کاشیِ کوچکِ متراکم شده است

می‌برد جانبِ فرغانه و فرخار مرا...

گردِ خاکسترِ حلاج و دعای مانی،

شعله‌ آتشِ کَرکوی و سرودِ زرتشت

پوریای ولی، آن شاعرِ رزم و خوارزم

می‌نمایند درین آینه رخسار مرا...

تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟

- تا درودی به «سمرقندِ چوقند»

و به رودِ سخنِ رودکی آن دم که سرود:

«کس فرستاد به سرِ اندر عیار مرا» ...

شاخِ نیلوفرِ مرو است گه زادن مهر

کز دلِ شطِ روانِ شن‌ها

می‌کند جلوه، ازین گونه، به دیدار مرا... (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۸-۲۱)

صریح‌ترین اشاره شاعر به مسأله زبان فارسی و آریاییان هم زبان شاعر در خارج از مرزهای جغرافیایی ایران، در بند هشتم شعر نمود پیدا کرده است. آنجا که چشمان نگران شاعر به نگاه حیران و سرگشته آهوی کوهی حکیم ابوحفص سغدی که در میان رقیبان، گرفتار شده است، گره می‌خورد؛ و گویی شاعر و همه یاران این سوی جیحون را برای حفظ زبان و میراث نیاکان به یاری می‌طلبد:

چشم آن «آهوی کوهی» است هنوز

که نگه می‌کند از آن سوی اعصار مرا (ص ۲۰)

این روایت، وقتی در ذهن مخاطب روشن‌تر معنا پیدا می‌کند که بدانیم با ورود روسیه به منطقه ماوراءالنهر، فارسی‌فراموشی تا بدانجا پیش رفت که شاعر تاجیک هر روز آهنگ گوش خراش نابودی زبان فارسی را در زادگاهش می‌شنید و از عقب‌نشینی زبان مادری در مقابل زبان بیگانه به شدت بر خود می‌پیچد و غمگانه ناله سر می‌داد. با وجود این، مردانه در برابر این هجوم ایستادگی کرد:

هر دم به روی من،

گوید عدوی من،

کاین شیوه دری تو،

چون دود می‌رود، نابود می‌شود

باور نمی‌کنم، باور نمی‌کنم، باور نمی‌کنم (دبیرخانه همایش چشم‌انداز شعر معاصر فارسی، ۱۳۸۳: ۳۳۰-۳۳۲؛ یوسفی، ۱۳۷۷: ۷۹۴ و ۷۹۵).

این درد است که شاعر فرغانی را وادار می‌کند حالت سرگستگی و غارت میراث نیاکان خود را از سوی دشمن به بره‌ای بر شانه گرگ تشبیه کند:

من به اندازه یک درد همی اندیشم

در سر چار ره قسمت این خلق بزرگ

آه! شاید که شناسد من و غم‌های مرا

فقط آنها بره که باشد به سر شانه گرگ (ظفر صوفی فرغانی، ۱۳۸۱: ۳)

شاعر در شعر «شهر من» سرنوشت همدلان و همزبانان خود را در جهان ایرانی روایت می‌کند. مهم‌ترین دغدغه شاعر در این شعر، پاره پاره شدن هویت ایرانی در جغرافیای ساختگی این مناطق است، مناطقی که در هر کدام از آنها خانی و شاهی حکم می‌راند و دردناک‌تر از همه، از عظمت و شکوه زبان فارسی در میان مردمانش خبری نیست:

ریگ روان ز مشرق دروازه‌های مرو

خود را کشانده بر سر نیلوفران و سرو

یک پاره‌اش در آن سوی شن‌ها و ریگ‌ها  
افتاده در کرانه آن دشت‌ها، رها  
در هر محله نیم زبانی و لهجه‌ای  
یک سو غریب شادی و یک سوی ضجه‌ای...  
رانده‌ست حکم آنجا، بسیار سال و ماه

در یک محله خان و در یک محله شاه (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۳۱)

شفیعی کدکنی در دو شعر بربط سغدی و مویه زال، در بی پرده‌ترین و صریح‌ترین الفاظ بر حفظ زبان فارسی و ادامه حیات آن در ماوراءالنهر تأکید می‌کند؛ مسأله‌ای که هر ایرانی باید برای آن احساس مسئولیت کند. شعر بربط سغدی دو سال بعد از استقلال جمهوری‌های ماوراءالنهر، در فروردین ۱۳۷۲ ش. سروده شده است. شاعر در این شعر - که آن را به شاعر تاجیک اهدا کرده است - با لحنی حماسی از همزبانان خود در ماوراءالنهر می‌خواهد که زبان نیاکانشان را حفظ کنند:

نعمه سرکن که جهان  
تشنه آواز تو بینم  
چشم آن روز میناد  
که خاموش  
درین ساز تو بینم.  
نعمه توست، بزنا!  
آنچه که ما زنده بدانیم  
اگر این «پرده بر افتد»  
من و تو نیز نمایم  
اگر چند بمانیم و  
بگوییم همانیم (ص ۴۶).

شاعر در مویه زال نیز از اینکه هنوز آواز عاشقان سمرقند و آواز مطربان شکرپنجه بخارا در آن سوی جیحون ادامه دارد، در پوست خود نمی‌گنجد:

آن سو ادامه دارد و  
دارد  
هنوز هم  
آن سوی این هیاهوی هایل  
در شورش شناور شن‌ها...

آواز عاشقان سمرقند

آواز مطربان شکرینجه

در سماع

آواز عاشقان بخارا (همان، ۷۸-۷۹).

### نتیجه گیری

توجه به سرنوشت و سرگذشت ایران و هویت آن در جغرافیای تمدن ایران در بین شاعران ایرانی در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به دنبال آن، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱ م./ ۱۳۷۰ ش.)، روز به روز افزون‌تر شده است. این رویکرد فارغ از نوع انگیزه شاعران ایرانی در توجه به جهان ایرانی در ماوراءالنهر، باعث توجه ژرف طبقه تحصیل کرده ایران به آن سوی جیحون به عنوان همزاد فرهنگی ایران شده است. توجه به وضعیت زبان فارسی و فرهنگ و تمدن ایران به سان ارکان اساسی هویت ایران در جهان ایرانی، بارزترین عناصر مورد اقبال شاعران این سوی جیحون بوده است. در این مقاله، میراث ادبی دو تن از شاعران معاصر ایران در سال‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی، و زاویه دید و نوع نگرش آنان به جهان ایرانی در ماوراءالنهر نقد و بررسی شد. این بررسی نشان داد که میزان توجه شاعران و محققان به سرنوشت ماوراءالنهر در دو مقطع زمانی یادشده، کاملاً با یکدیگر تفاوت دارد؛ به گونه‌ای که توجه آنها در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی و فروپاشی شوروی به آن سوی جیحون با سال‌های قبل از آن قابل مقایسه نیست و نسبت به آن سیر تصاعدی داشته است. این حرکتی است که باید با عبور از لایه خواص در بین طبقه متوسط و عوام نیز گسترش یابد و از این طریق، به پیوند فرهنگی اقوام فارسی‌زبان دو کشور مدد رساند.

رفت و آمد گروه‌های فرهنگی و ادبی در این سال‌ها به ایران و تاجیکستان و سایر کشورهای منطقه، گره خوردن منافع اقتصادی و سیاسی کشورهای دو منطقه در سطح منطقه و جهان با یکدیگر، به آرزوی ظاهراً دست‌نیافتنی دوستداران دو کشور در دوران اتحاد شوروی سابق جامه عمل پوشانده است؛ به گونه‌ای که نزدیک شدن شعر شاعران تاجیک در سطح زبان و صور خیال به شعر معاصر ایران، نوید خوشی برای پیوندهای ژرف‌تر فرهنگی و ادبی دو ملت در آینده است.



**فهرست منابع**

- ۱- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۴۴)؛ *از این اوستا*، تهران: مروارید.
- ۲- -----؛ *سه کتاب: در حیاط کوچک پاییز، در زندان؛ زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست ...*؛ *دوزخ*، اما سرد، چ ۱۱، تهران: زمستان.
- ۳- -----؛ *ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم*، چ ۵، تهران: مروارید.
- ۴- انوری، حسن (۱۳۸۳)؛ «زبان فارسی فرارودی»، *آیینۀ میراث*، دورهٔ جدید، سال دوم، شمارهٔ چهارم (پیاپی ۲۷)، صص ۱۴۱-۱۵۷.
- ۵- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۸)؛ «جلوه‌های شخصیت اخوان در شعرش»، *باغ بی‌برگی*، به اهتمام مرتضی کاخی، چ ۲، تهران: زمستان، صص ۱۲۱-۱۲۴.
- ۶- بچکا، یژی (۱۳۷۲)؛ *ادبیات فارسی در تاجیکستان*، ترجمه محمود عبادیان و سعید عبانژاد هجران دوست، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی.
- ۷- بشر دوست، مجتبی (۱۳۷۹)؛ *در جست‌وجوی نیشابور*، تهران: نشر ثالث.
- ۸- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۸)؛ «سیری در هزارهٔ دوم آهوی کوهی»، *سفرنامهٔ باران*، حبیب‌الله عباسی، (۱۳۷۸)؛ تهران: روزگار، صص ۱۱۲-۱۱۳.
- ۹- ثلاثی، محسن (۱۳۸۰)؛ *جهان ایرانی و ایران جهانی*، چ ۲، تهران: نشر مرکز.
- ۱۰- حقوقی، محمد (۱۳۸۵)؛ *شعر زمان ما (۲): مهدی اخوان ثالث*، چ ۱۱، تهران: نگاه.
- ۱۱- خلدایار، ابراهیم (۱۳۸۴)؛ *از سمرقند چو قند*، تهران: اشاره، و مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی.
- ۱۲- ----- (۱۳۸۴)؛ *غریبه‌های آشنا*، تهران: تمدن ایرانی.
- ۱۳- دبیرخانهٔ نخستین همایش چشم‌انداز شعر معاصر فارسی (۱۳۸۳)؛ *باغ بسیار درخت، گزیدهٔ شعر معاصر فارسی ایران، افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان*، تهران: مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- ۱۴- رواقی، علی (۱۳۸۳)؛ *زبان فارسی فرارود [تاجیکی]*، با همکاری شکبیا صیاد، تهران: هرمس.
- ۱۵- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶)؛ *آیینهای برای صداها*، تهران: سخن.
- ۱۶- ----- (۱۳۷۸)؛ *هزارهٔ دوم آهوی کوهی*، چ ۲، تهران: سخن.
- ۱۷- شکورزاده، میرزا (۱۳۸۳) [گردآوری و تحقیق]؛ *تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران*، تهران: سروش.
- ۱۸- ----- (۱۳۷۳) [گردآوری و تحقیق]؛ *تاجیکان در مسیر تاریخ*، تهران: الهدی.
- ۱۹- شکوری‌بخارایی، محمدجان (۱۳۸۲)؛ «تذکار اشعار و مسئلهٔ پیدایش شعر نو»، *نامهٔ پارسی*، سال هشتم، شمارهٔ اول، صص ۱۶۵-۱۹۸.
- ۲۰- ----- (۱۹۹۶)؛ *خراسان است اینجا*، دوشنبه: دفتر نشر فرهنگ نیاکان.
- ۲۱- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۶)؛ *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، چ ۸، تهران: فردوس.
- ۲۲- صوفی‌فرغانی، ظفر (۱۳۸۰)؛ *پژواک دردهای گنگ*، مشهد: فرهنگ.
- ۲۳- عباسی، حبیب‌الله (۱۳۷۸)؛ *سفرنامهٔ باران*، تهران: روزگار.
- ۲۴- عینی، صدرالدین (۱۳۶۲)؛ *یادداشت‌ها*، به کوشش سعیدی‌سیرجانی، تهران: آگاه.
- ۲۵- قرخلو، مهدی (۱۳۸۰)؛ «حوزهٔ جغرافیای تمدن ایرانی»، *فصلنامهٔ مطالعات ملی*، سال دوم، شمارهٔ هفتم، صص ۹۱-۱۱۰.

- ۲۶- کاخی، مرتضی (۱۳۷۸)؛ *باغ بی‌برگی، یادنامه مهدی اخوان ثالث* (م. امید)، ج ۲، تهران: زمستان.
- ۲۷- گیرشمن، رمان (۱۳۸۲)؛ *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب.
- ۲۸- محمدی‌آملی، محمدرضا (۱۳۷۷)؛ *آواز چگور، زندگی و شعر مهدی اخوان ثالث* (م. امید)، تهران: نشر ثالث.
- ۲۹- مسلمانیان‌قبادیانی، رحیم (۱۳۸۳)؛ *تاجیکان در تاریخ*، تهران: نسیم بخارا.
- ۳۰- نفیسی، سعید (۱۳۸۲)؛ *محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی*، ج ۴، تهران: امیرکبیر.
- ۳۱- یارشاطر، احسان، و دیگران (۱۳۸۱)؛ *حضور ایران در جهان اسلام*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: مروارید.
- ۳۲- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۷)؛ *چشمه روشن، دیداری با شاعران*، ج ۸، تهران: علمی.